

بسم الله الرحمن الرحيم

این کتاب، کتاب آخرالزمان است. به رفقا هشدار داده می‌شود که این کتاب را بخوانید، گناه نکنید و سخی باشید تا یاور امام زمان (عج الله فرجه) باشید.

السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیکم ورحمة الله و بركاته. السلام علی الحسین و علی بن الحسین و اولاد الحسین و اصحاب الحسین ورحمة الله و بركاته.

احدی مثل امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیست که دنبالش بروید. به کوری چشم اهل تسنن، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کفواً احد است. حضرت زهرا (علیها السلام) کفواً خلقت است؛ چون خدا می‌گوید: به عزت و جلالم قسم، اگر عبادت ثقلین کنی، اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را به «اليوم أكملت لكم دينكم»^[1] یعنی وصی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قبول نداشته باشی با صورت به آتش جهنم می‌اندازمت.

محتویات

۱ مقدمه

۲ حرف ولایت از مجلس ولایت به ماوراء قسمت کرده می‌شود

۳ قبولی تمامی امکانات، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

۴ شما باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را «کفواً أحد» بدانید

۵ ذکر، امر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «أنا ذکر الله»

- ۶ فقط متقی، از ائمه (علیهم السلام) آگاهی دارد، بقیه آگاهی ندارند
- ۷ اگر شما واقعاً سخی باشی و سخاوت را به آخر برسانی، تو در درجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستی
- ۸ سواد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تکذیب شده است
- ۹ آنهایی که رفتند مرد نیستند، نر هستند
- ۱۰ نجات شما در سخاوت است
- ۱۱ واللّه، بالله، خطر است! وقتی از اینجا رفتی در خطر هستی. امیدوارم شما از اینجا نروید
- ۱۲ خدا فقط برای حضرت زهرا (علیها السلام) ملک فرستاد
- ۱۳ کسی که لعنت نکند، جزء کافر به ولایت است
- ۱۴ اگر این خانه را قیامت بدانید، نمی‌روید
- ۱۵ امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اینجا است، کجا می‌روید؟
- ۱۶ رجاعات

مقدمه

ای کسانی که اهل قلم هستید، بیایید از این کتاب استفاده کنید. شما اهل قلم عاجزید از اینکه مثل این کتاب را بنویسید.

کتاب برای اهل دنیا است؛ اما این کتاب و این حرفها برای ماوراء اهل دنیا گفته می‌شود!

این کتاب را باید اهل دنیا بدانند! اگر اهل دنیا بدانند، آن وقت فرمایشات متقی به ماوراء پخش می‌شود.

حرف ولایت از مجلس ولایت به ماوراء قسمت کرده می‌شود

من از شما تقاضا می‌کنم حافظ مجلس ولایت باشید. حرف ولایت از اینجا به ماوراء قسمت کرده می‌شود. چرا؟ چون امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در این مجلس آمده، حضرت زهرا (علیها السلام) آمده، امام حسین (علیه السلام) آمده است. حرف آنها از اینجا به تمام ماوراء پخش می‌شود.

خدا چیزهایی به ما داده است که ما قدر نمی‌دانیم. مگر عُمَر مقام حضرت زهرا (علیها السلام) را نمی‌دانست؟ پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم گفته بود که به اینها ظلم نکنند، ظلم به اینها، ظلم به خداست. پس چرا با حضرت زهرا (علیها السلام) این جوری کردند؟ اینها در هر کجا که هستند، خبائثشان را اجرا می‌کنند، عُمَر خبائثش را اجرا کرد.

حضرت زهرا (علیها السلام) می‌خواست مصحف را به مردم دنیا بگوید. هنوز قرآن نازل نشده، مصحف بود. اگر مصحف افشا می‌شد، مردم طرف حضرت زهرا (علیها السلام) می‌رفتند؛ عُمَر می‌خواست اینجور نشود، حالا آخرالزمان پیرو عُمَر هستند. عُمَر، هم مصحف را پایمال کرد و نگذاشت افشا شود، هم حضرت محسن را کشت.

حالا وقتی طناب گردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) انداختند و او را به طرف مسجد بردند، حضرت زهرا (علیها السلام) در ظاهر به هوش آمده، سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) را گرفت و فرمود: فیه! علی کجاست؟ گفت: او را به مسجد بردند.

«من وقتی به مکه رفتم، داخل مسجد النبی نشدم، گفتم: ای مسجد! خراب شوی! مسجدی که در آن طناب به گردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) بیندازند و شمشیر بالای سرش بگیرند تا با خلیفه مسلمین بیعت کند، من نمی‌خواهم آن مسجد را ببینم.»

حضرت زهرا (علیها السلام) می‌خواست نفرین کند، یک نگاه غضب‌آلود به مسجد کرد، ستونها لرزید و از جا حرکت کرد. مردم از زیر ستونها می‌رفتند، همه دیدند مسجد دارد متلاشی می‌شود.

حضرت زهرا (علیها السلام) نفرین نکرد، مردم دست از امیرالمؤمنین (علیه السلام) برداشتند. هیچ کس از امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) حمایت نکرد! حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) به خانه برگشتند، حضرت زهرا (علیها السلام) گریه می‌کند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) هم گریه می‌کند. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: زهرا جان! چرا گریه می‌کنی؟ می‌فرماید: چون به تو توهین شد. حضرت زهرا (علیها السلام) می‌گوید: علی جان! چرا گریه می‌کنی؟ می‌فرماید: چون به تو توهین شد. گریه‌ای

که اینها می‌کنند، تمام عالم گریه می‌کنند. چه خبر است؟!

قبولی تمامی امکانات، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است

عُمَر به معاویه نوشت: معاویه! نگذاشتم زهرا (علیها السلام) مصحف را افشا کند. مصحف مثل قرآن بود، اگر افشا می‌شد، تمام مردم دست از حضرت زهرا (علیها السلام) برنمی‌داشتند. امام صادق (علیه السلام) هم می‌فرماید: مادرمان، حضرت زهرا (علیها السلام)، را که کشتند، تمام خلقت را کشتند؛ یعنی امام صادق (علیه السلام) دارد حضرت زهرا (علیها السلام) را افشا می‌کند. عُمَر که حضرت زهرا (علیها السلام) را کشت، تمام این خلقت را کشت.

حالا اهل تسنن ائمه (علیهم السلام) را که قبول ندارند، خودشان هم برای پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جانشین تعیین می‌کنند. اینها کافر مطلقند؛ یعنی مطلق، عُمَر را انتخاب کردند. آن وقت خدا می‌گوید: اینها مرتد و کافرند. اهل تسنن؛ یعنی هر کسی که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول ندارد، کافر مطلق است.

پس قبولی تمامی امکانات، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. امکانات می‌گویند علی! اما شما می‌گویید خلق! همه عالم خلق است، عُمَر و ابابکر در نظر شما مطلقند؛ اما خدا گفت: زهرا جان! تو خیلی امیرالمؤمنین را می‌خواهی، حالا که تو را زدند، من عالم‌هایی را خلق می‌کنم که آنها تو را قبول کنند. غیر از این عالمی که می‌بینی، عالم‌هایی هست که بشر آن را نمی‌بیند؛ چون شما گنه‌کار هستید.

«می‌ترسم این را بگویم که متقی می‌داند، این فقط به دست متقی است. چرا؟ از آن زمانی که آدم ابوالبشر نبوده است، متقی می‌داند.»

وقتی خدای تبارک و تعالی این عالم را خلق کرد، اول همه جا آب بود. اراده کرد، زمین خلق شد. پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم خلق شده بود، او را در زمین آورد. چقدر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را اذیت کردند! چه بگویم؟! چرا شما متقی را قبول ندارید؟ از آن زمان را برای شما می‌گویم: خدا اراده کرد و زمین خلق شد، خدا هنوز جهنم را خلق نکرده است. وقتی مردم در زمین آمدند،

آیه‌ای را می‌خواندند و با هم محرم می‌شدند، اینطوری تعدادشان زیاد شد. خدا می‌خواست مردم گناه نکنند؛ اما گناه کردند؛ خدا جهنم را خلق کرد. آنوقت عده‌ای هستند که جهنم را می‌خواهند، یکی اهل تسنن هستند که علی (علیه السلام) را نمی‌خواهند؛ اما جهنم را می‌خواهند؛ شماها مثل اهل تسنن نشوید، خدا هم گفت اینها اهل جهنمند. شماها باید متقی شوید تا خدا شما را تایید کند، دنبال آن هفتاد هزار نفر نروید و با متقی هم مخالفت نکنید.

«والله، به دینم، دارم این‌ها را می‌بینم و می‌گویم. آن موقعی که جمعیت مردم خیلی زیاد شد، خدا پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را در این دنیا ظاهر کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اشرف تمام مخلوقات است؛ به آدم این را نگفته است. آدم از خاک بود؛ اما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از عنایت خودش است. همه گفتند: ما پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) را قبول داریم.»

شما باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را «کفواً أحد» بدانید

حالا بعد از مدتی خدا به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: ای رسول من! اگر حرف تو را عمل نکنند کافرند؛ اما تو این همه زحمت کشیدی، عصاره تمام زحمتهایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است. تمام زحمتهایی را که کشیدی، ما قبول داریم، ائمه (علیهم السلام) قبول دارند؛ حالا ما می‌خواهیم یک برتری به تمام این عالم بدهیم و آن امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است! من کسی را دارم مافوق تو! بلند شو و او را معرفی کن. او را روی شانها بگذار تا نگویند علی، دیگری است! برو آنجا سفارش امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را بکن و به این جمعیت بگو: «اليوم أكملت لكم دينكم»^[1]، ای مردم! اگر می‌خواهید رستگار شوید، علی (علیه السلام) را باید به «اليوم أكملت لكم دينكم»^[1] قبول داشته باشید؛ دین تو، ای محمد! به علی (علیه السلام) افشا شد! ای مردم! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بالاتر است! از کجا می‌گویی بالاتر است؟ ما حرف خدا را می‌زنیم؛ می‌فرماید: اگر تمام انس و جن عبادت کنند و حضرت علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشند، به رو در جهنم هستند. این را فقط درباره امیرالمؤمنین (علیه السلام) داریم.

نمی‌خواهم خدای نخواستہ پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) را کوچک کنم! هفت آسمان داریم، خدا می‌داند در این هفت آسمان چقدر ملائکه هست. تمام ملائکه را امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) خلق کرده است! حالا به امیرالمؤمنین (علیه السلام) خطاب شد: امریه صادر شده است که شما در زمین بیایید. آن وقت ملائکه گفتند: ما چه کار کنیم؟ فوراً هفت بیت المعمور، در هفت آسمان به وجود آمد! آن وقت هفت علی، در آن هفت بیت المعمور هست که ملائکه می‌روند و او را زیارت می‌کنند.

«این همه که ملائکه اجر دارند، خدا به متقی گفت: حسین! من مَلَك روی سرت می‌ریزم! تو چه کار می‌کنی؟! می‌خواهی این حرف را بکشی؟! می‌خواهی نکش؟! این حرفهایی که من می‌زنم، مثل این است که به پیامبر (صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم) گفت: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را معرفی کن. من هم دارم امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را معرفی می‌کنم! وقتی این حرفها را بخواهی، خدا ثوابش را به تو می‌دهد!»

شما باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را «کفواً أحد» بدانید؛ یعنی به غیر از خدا، احدی مثل حضرت علی (علیه السلام) نیست! تمام اینها را خدا به حضرت علی (علیه السلام) داده است. باید حضرت زهرا (علیها السلام) را کفواً خلقت بدانید!

یک وقت حضرت زهرا (علیها السلام) با امیرالمؤمنین (علیه السلام) صحبت کرد، گفت: علی جان! می‌خواهی بگویم چه وقت این آسمان خلق شده؟! چه وقت زمین خلق شده؟! تمام این خلقت می‌گویند علی! آخر، این آسمان مثل زمین بوده است. خدا می‌داند چطور خلق شده است! من هم می‌دانم! مافوق تمام این کتابها، حرف‌های دیگری است که نمی‌توانم بگویم.

این که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «کفواً أحد» است، برای اهل زمین است. خدا کراتی دارد که به ما نگفته است. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در آنجا سکونت دارد. آنجایی که خدا و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هست، متقی هم هست، خدا «کفواً أحد» است، حضرت زهرا (علیها السلام) «کفواً خلقت» است. در آن کرات، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «کفواً نجات» است؛ یعنی نجات آنها به واسطه امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است؛ اما به اجزه خداوند.

«ای مردم! چرا متقی را این طوری حساب می‌کنید؟! او می‌داند. متقی از همه این عالم، مثل یک خطی که در مقابلش است و می‌بیند، اطلاع دارد.»

مثل آن زمان که عده‌ای بودند، الآن هم در زمان ما، عده‌ای هستند که ایده درونشان را (که پیروی از عَمَر و ابابکر است) قبول دارند و به آن عمل می‌کنند؛ به خاطر همین با پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دشمن شدند.

ذکر، امر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «أنا ذکر الله»

پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کرد و فرمود: «اليوم أكملت لكم دينكم»^[۱]؛ ای مردم دنیا! باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول داشته باشید. این فرمایش پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به مردم کل عالم است که تا قیام قیامت هر کسی در این دنیا می‌آید، باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول داشته باشد تارستگار شود؛ نه اینکه فقط مختص آن زمان باشد. تو هم حالا باید امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول داشته باشی تارستگار شوی.

یک چیزهایی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌داند، اما به تو باید بدهند! در جنگ صفین، معاویه خیلی تدارک دیده بود؛ اما دید تمام لشگرش متلاشی شده، یک مرتبه تمام لشگر دیدند که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) دست به شمشیر شد. عمروعاص گفت: به خدای «لا شریک له» دنبال هر کدام از ما، یک علی با شمشیر بود. ما فرار کردیم، هر کدام از ما که فرار نکردیم، کشته شدیم. اما درباره رسول الله نداریم. چرا می‌گویند پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) «رحمة للعالمین» است؟ مگر حضرت علی (علیه السلام) رحمت نیست؟ نظر من این است؛ خدا از سرم بگذرد: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) رحمت هست؛ اما نه برای مشرکین! ولی پیامبر با آنها می‌ساخت!

«روایت داریم که این دنیا آخرش به هم می‌خورد. آن زمان هیچ چیز و هیچ کس روی زمین نیست. خدا می‌خواهد خودش را معرفی کند. یک نگاهی در عالمها می‌کند، یک نگاهی در دنیا می‌کند، آن وقت دوباره مردم زنده می‌شوند و در دنیا

می‌آیند. عجب حرفهایی زدم!»

یک روز حضرت زهرا (علیها السلام) پیش پدر بزرگوارش آمد و گفت: پدر جان! من از کارهای خانه خسته شدم، یک کمکی به من بده؛ یعنی کلفتی داشته باشم. جبرئیل نازل شد: ای رسول من! به دخترت زهرا بگو تسبیحات اربعه را بگوید: سی و چهار مرتبه «اللَّهُ اکبر»، سی و سه مرتبه «الحمد لله»، سی و سه مرتبه «سبحان الله»

ببین، حضرت زهرا (علیها السلام) امر را اطاعت می‌کند. ذکر، امر است. امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «أنا ذکر الله»

حضرت زهرا (علیها السلام) امر را اطاعت می‌کند. این امر را خدا نازل کرده است. این برای همه مردم است، مختص حضرت زهرا (علیها السلام) نیست. به همه مردم ابلاغ می‌شود که این ذکر خیلی ثواب دارد. آنوقت من همیشه این ذکر را می‌گویم.

ما باید بدانیم که ذکر حرف است، حاجت نمی‌دهد. ذکر، علی ابن ابی طالب (علیه السلام) است: «أنا ذکر الله». ذکر، امر است؛ یعنی به تو گفته این ذکر را بگو؛ نه اینکه از ذکر حاجت بخواهی. این ذکر است، امیرالمؤمنین (علیه السلام) امر است. این ذکر را تو خودت می‌گویی؛ اما امر، امیرالمؤمنین (علیه السلام) است؛ یعنی اگر ذکر می‌گویی، باید امیرالمؤمنین (علیه السلام) را قبول داشته باشی. اگر امر را قبول نداشته باشی، تمام ذکرهایت هیچ است. چرا؟ چون خدا می‌گوید: اگر عبادت ثقلین کنی؛ اما امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، من خودم تو را در جهنم می‌اندازم. آنها ذکر است، باید امر را قبول داشته باشی. امر خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است.

فقط متقی، از ائمه (علیهم السلام) آگاهی دارد، بقیه آگاهی ندارند

«حالا دوباره تکرار می‌کنم: فقط متقی می‌داند! کجا می‌روی؟! نفهم می‌شوی که از پیش متقی می‌روی! چه کسی این حرفها را می‌داند؟ عالم باید بیاید، مجتهد باید بیاید، تا ببینم می‌داند یا نمی‌داند؟! واللّه، باللّه، تالله، هیچ کس غیر از متقی

نمی‌داند. چقدر شما نفهم هستید! اگر بخواهی بفهمی، باید از متقی بفهمی! خدا در این دنیا متقی را قرار داد، هیچ کس مثل او نیست. حالا آن کسی که با امیرالمؤمنین (علیه السلام) است، به او مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) عنایت می‌شود. آن زمانی که به مکه رفته بودم، در خواب دیدم: لوحی میان زمین و آسمان بود. گفت: فرمایشات شما را به این لوح نوشته‌ایم. اگر تو با علی باشی، صحبت‌هایت را پخش می‌کنند. امر، پخش می‌شود، نه حرف. این صحبت‌ها به تمام خلقت پخش می‌شود؛ پس متقی دارد خلقت را پرورش می‌دهد؛ یعنی متقی از تمام خلقت مطلع است. این عالم هنوز خلق نشده، متقی مطلع است.»

امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: سخی باشید، صد تا در دنیا، هزار تا در آخرت به تو می‌دهم. اگر اینجوری نباشی، خدا تو را به خودت واگذار می‌کند. شما باید با متقی باشید؛ نه اینکه حرف بزنید. حرفت به درد نمی‌خورد؛ خدا و ملائکه، عمل را می‌خواهند، نه حرف را.

یک نفر بود، آنقدر حرف می‌زد، حرف‌هایش به درد نمی‌خورد که آدم را ذلّه می‌کرد. به دینم، ذلّه می‌شدم! حرفش، حرف خودش است، خیال خودش است. حرف، باید با امر خدا، امر رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم)، امر علی ولی الله (علیه السلام)، امر فاطمه زهرا (علیها السلام) باشد.

«من حرف‌های آنها را در تمام ماوراء می‌زنم. تو چه حرفی می‌زنی؟ کجا حرف تو را در ماوراء می‌زنند؟! این متقی است که حرفش در ماوراء زده می‌شود. رفقای عزیز، شما سخی هستید؛ دلم می‌خواهد حرف‌های شما هم در ماوراء زده شود.»

حالا که خداوند، متقی را در این دنیا ظاهر کرد، حضرت زهرا (علیها السلام) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و امام حسین (علیه السلام) می‌آیند اینجا و با او دوستی می‌کنند، برای دیدن متقی می‌آیند. آیا برای دیدن تو می‌آیند یا دیدن متقی؟! تو از دیدن متقی هم سرپیچی می‌کنی؟! شما بخل و حسد دارید که اینطوری به متقی نگاه می‌کنید! بدبخت بیچاره! چرا از اینجا می‌روی؟!

چرا متقی را نمی‌شناسید؟! ببین، متقی تا کجا را می‌داند. باز هم هست، نمی‌توانم بگویم. متقی این حرفها را هنوز زده، یک چیزی به او می‌گویند و می‌روند! اگر رفتی، پشت پا بر عالم امکان زده‌ای! پشت به عالم امکان کرده‌ای!

کجا می‌روید؟! جبرائیل به من گفت: بیا تا عالم امکان را نشانت بدهم، حسین! این بهشت، این فردوس، این جنات! این طرف هم زهرای عزیز نشسته بود. گفتم: مُخیرم یا باید بروم؟ گفت: مخیر هستی. گفتم:

پشت پا بر عالم امکان زدم دست بر دامن زهرا زدم

امکان را دور ریختم.

شماها چه می‌گویید؟! چقدر بدبخت و بیچاره‌اید! من به فکر بچه‌های مردم هستم. این سخن را که می‌گویم: «پشت پا بر عالم امکان زدم» مختص متقی است. برای کس دیگری نیست! چرا؟ چون ائمه (علیهم السلام) متقی را پرورش داده‌اند؛ شما را که پرورش نداده‌اند، شما را به این طرف دعوت کرده‌اند. «

بیایید سخی باشید. سخاوت خیلی خوب است. اگر سخی باشی، پشت به عالم زده‌ای! خدا می‌گوید: صد تا در دنیا، هزار تا در آخرت به آدم سخی می‌دهم، در عرش هم راهش می‌دهم. چرا؟ چون سخاوتمند پشت به شیطان کرده است. وقتی پشت به شیطان کند، حضرت علی (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) راه به او می‌دهند. کجا از اینجا می‌روید؟!

«فقط متقی، از ائمه (علیهم السلام) آگاهی دارد، بقیه آگاهی ندارند. متقی در عالم هست؛ اما موقت است. دوازده امام، چهارده معصوم (علیهم السلام) هم در عالم موقت هستند، آن وقت متقی از ائمه (علیهم السلام) پشتیبانی می‌کند، از هیچ کس دیگری پشتیبانی نمی‌کند، اگر چه پدرش باشد! تو از چه کسی پشتیبانی می‌کنی؟! هیچ مقامی در دنیا، حضرت زهرا (علیها السلام) را نمی‌شناسد. حالا حضرت زهرا (علیها السلام) با این مقامش، جانش را فدای حضرت علی (علیه السلام) می‌کند، حالا زهرای عزیز با همه مقامش اینجا می‌آید. چرا؟ چون متقی، محبت و صفات دوستان امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت زهرا (علیها السلام) را به عالم پخش می‌کند.»

دورانهایی بوده که در یک زمان، ده تا، بیست تا پیامبر بوده‌اند؛ اما حضرت علی (علیه السلام) در خلقت‌ها یکی بوده و هست. صد و بیست و چهار هزار پیامبر داریم؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) یکی است! از کجا می‌گویی؟ از اینجا که

خدا اختیار تمام خلقت را دست حضرت علی (علیه السلام) داده است!

حالا خدا می‌گوید: هر کس امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشد، عبادت جن و انس را هم بکند، او را با صورت در جهنم می‌اندازم! این فقط منحصر به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است! حتی درباره حضرت زهرا (علیها السلام) هم نداریم. این مختص امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) است که فرمود: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «کفواً أحد» است. حضرت زهرا (علیها السلام) «کفواً خلقت» است؛ اما خدا اینطور در مورد حضرت علی (علیه السلام) گفته است.

اگر شما واقعاً سخی باشی و سخاوتت را به آخر برسانی، تو در درجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستی

حضرت زهرا (علیها السلام) فهمید امیرالمؤمنین (علیه السلام) کیست که فرمود: من جانم را فدای علی می‌کنم. فقط حضرت زهرا (علیها السلام) فهمید که حضرت علی (علیه السلام) کفواً أحد است؛ یعنی احدی مثلش نیست؛ برای همین جانش را فدای حضرت علی (علیه السلام) کرد. حالا شما هم باید جانتان را فدای امام زمان (عج الله فرجه) کنید؛ آنوقت شما شبیه حضرت زهرا (علیها السلام) هستید. زهرای عزیز، جانش را فدای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کرد، شماها هم وقتتان را فدای امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) کنید، نه فدای دنیا. سخی هم باشید؛ آن وقت خدا خوشش می‌آید. اما چه کسی این طور است؟ آن زمان، هفتاد هزار نفر، طرف عُمر و ابابکر رفتند، حالا هم همین طور است.

پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم فرمود: در آخرالزمان اگر کسی با دین از دنیا برود، با من و در درجه من است! کجا می‌روی؟ بدبخت بیچاره! کجا در درجه پیامبر هستی؟ اگر شما واقعاً سخی باشی و سخاوتت را به آخر برسانی، تو در درجه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستی.

«کسی که به آخر می‌رساند، متقی است. چرا؟ چون همه کسری دارند. شما از اول عمرت حساب کن، کسری‌هایت را می‌فهمی که چقدر کسری داری! من از اول عمرم حساب کردم. از اول عمرم به فکر فقرا بودم. تو به فکر چه کسی هستی؟!»

من هیچ فکر ناجوری نکردم. حالا وقتی که این طوری شدی، ائمه طاهرین (علیهم السلام) دیدنت می‌آیند. اینجا علی (علیه السلام) آمده، زهرا (علیها السلام) آمده، امام حسین (علیه السلام) آمده، شما کجا می‌روید؟ دنبال خیال خودتان می‌روید! خیال که ائمه طاهرین (علیهم السلام) نیست!»

رفقای عزیز! من که متقی هستم شما را دوست دارم، چون متقی دوست شماست، مردم را راهنمایی می‌کند. خدا نکند شما از اینجا بروید. حرفهایی که نباید بزنم را به شما گفتم. قهرش را بدانید! دوباره می‌گویم: من هر کدام از شما که سخی نباشید را دوست ندارم و خدا هم ثواب هفتاد حج، هفتاد عمره را به شما نمی‌دهد.

دو نفر اینجا آمدند؛ سخی نبودند، به آنها گفتم بروید. چرا می‌گویم بروید؟ چون که نتیجه ندارید. نتیجه این است که سخی باشید و به مردم برسید. به هر کسی که چیزی می‌دهی، هفتاد حج، هفتاد عمره به شما می‌دهد؛ پس اگر شما سخی باشید، من نمی‌گویم از اینجا بروید.

«متقی اصلاً از دنیا استفاده نمی‌کند. چطور استفاده نمی‌کند؟ از پولهایی که شما می‌دهید، هم استفاده نمی‌کند. من الآن صبح که می‌شود، یک نفر چیزی می‌آورد، این حسین می‌بیند، من برای خودم چیزی بر نمی‌دارم. هر چیزی می‌آورند، از آن برداشت نکرده‌ام؛ چون که من فقرا را از خودم واجب‌تر می‌دانم، آنها را امر خدا می‌دانم. شما با سخاوت به امر خدا کمک می‌کنید.»

باز هم تکرار می‌کنم: اگر سخی نیستید، از خدا بخواهید سخاوت را یادتان بدهد. باید اینجا بیایید تا سخاوت را یادتان بدهند. اما تو اینجا می‌آیی، ولی نمی‌خواهی سخی شوی! من هم راضی نیستم که تو خانه ما می‌آیی. برو! برو!

«هر موقعی که اینجا آمده‌ای، یک حرف تازه شنیده‌ای. باید این حرفها در ذهنت بماند. تو که اینجا می‌آیی، باید قدر مجلس ولایت را بدانی. چون که متقی از همه این عالم مطلع است. اگر من تا قیام قیامت حرف بزنم، یک پرده را می‌گویم، باز هم چیزهای دیگری هست. این حرفها باید در گلبول‌های خونت نفوذ کند و گرنه یک چیزی به متقی می‌گویی و می‌روی.»

سواد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تکذیب شده است

«این حرفهایی که متقی می‌گوید، زنده است. شما هم آن را زنده بدانید. پیش هیچ کسی این حرفها نیست. مردم دنبال سواد هستند؛ اما سواد نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) تکذیب شده است. اگر سواد خوب بود، سلمان و اباذر هم سواد داشتند. اگر سواد خوب بود، چرا امام حسین (علیه السلام) می‌فرماید: متقی وکیل من است؟ متقی که سواد ندارد! حالا به او می‌گویند: حرف هم نزن! ولی امام حسین (علیه السلام) می‌گوید حرف بزن. امام حسین (علیه السلام) وکیلش را از خودش جالب‌تر می‌داند، به او نظر کرده است.»

شما چه می‌دانید؟ خدا می‌داند شما که اینجا می‌آیید، مرا ذلّه می‌کنید، چون درک ندارید. درک چیست؟ این است که باید پیش متقی بیایید؛ مثل زمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) که هفتاد هزار نفر درک نداشتند، فقط هفت، هشت نفر درک داشتند، الآن هم در آخرالزمان با متقی همین‌طور برخورد می‌کنند. اصلاً تو نمی‌دانی که کافر هستی! نمی‌دانی که کافر شده‌ای! تو می‌روی توی خیالهای خودت! تو خیالی شده‌ای، نه امری! باید امری باشید، نه خیالی! خدا نکند آدم این‌جوری بشود!

آنهایی که رفتند مرد نیستند، نر هستند

«بدتان نیاید، می‌خواهم بیدار شوید. کل مردم دنیا ناقصی دارند. خدا و چهارده معصوم (علیهم السلام) می‌گویند: برو پیش متقی! امام حسین (علیه السلام) هم می‌گوید: برو پیش متقی! متقی، من هستم! شما چه خبری از دنیا دارید؟! یک چیزی می‌خورید، یک خنده‌ای می‌کنید. اصلاً توی ماوراء نیستید. خدا کند توی ماوراء بیایید. ماوراء و دوازده امام (علیهم السلام)، چهارده معصوم (علیهم السلام)، متقی را امضا می‌کنند. ببین، الآن امام حسین (علیه السلام) امضا کرد و گفت: پیش وکیل من برو!»

خدا می‌داند، می‌خواهم داد بزنم! خودم را از نفهمی مردم بگشتم! چند وقت توی

سرم زدم، پیشانی‌ام چند وقت از دست فلانی درد گرفت. توی سرم زدم، خوب شد که رفت! راجع به کتاب بود که قبول نداشت. این عکس من را همه زدند، این نزد یک نفر عکس قشنگی آورده بود، گفت: نه، من نمی‌خواهم. آخرش هم رفت! شماها نروید!

آنهايي که رفتند مرد نيستند، نر هستند. مرد باشيد! سلمان و اباذر مرد بودند، نه با سواد. حالا زهرای عزیز (علیها السلام) گفت: به سلمان و اباذر بگو بیايند تا آنها را ببينم، نگفت به علما بگو بیايند تا آنها را ببينم! متقی هم همین‌طور است، با زهرای عزیز (علیها السلام) دست داده است. کجا می‌روی؟ بدبخت بیچاره! من اسم کسی را نمی‌آورم، دارم حرفم را می‌زنم.

خدا، ائمه (علیهم السلام) را آفریده و آنها را در زمین ظاهر کرده است. ائمه (علیهم السلام) اختیار دارند، آنها شیعیانی را که بوده‌اند، معرفی می‌کنند. چطور؟ وقتی خدا آدم ابوالبشر را خلق کرد و ترک اولی کرد، او را سیصد سال کناری انداخت، او هم گریه می‌کرد. (من بعضی وقتها به خدا می‌گویم: خدایا! چه کسی به غیر از تو مرا می‌آمزد؟ خدایا من را بیامرز.) آدم بعد از اینکه سیصد سال گریه کرد، به هوش آمد و گفت: خدایا! چه کسی من را می‌آمزد؟ تو مرا می‌آمیزی.

خدا گفت: ای آدم! به آسمان نگاه کن! نگاه کرد. دید پنج نور عظیم و نورهای ریز، ریز است. گفت: خدایا! اینها چه کسانی هستند؟ گفت: این محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین است. تا به اسم حسین رسید، آدم دلش شکست. خدا گفت: ای آدم! این حسین مرا در صحرای کربلا شهید می‌کنند. گفت: این نورهای ریز، ریز چه کسانی هستند؟ گفت: شیعیان آنها هستند.

«پس خدا شیعیان را قبل از آدم خلق کرده است. آدم را از خاک خلق کرد؛ اما شیعیان از علین هستند، از نور ائمه (علیهم السلام) خلق شدند. چرا؟ امام حسین (علیه السلام) که می‌فرماید: متقی وکیل من است، دارد شما را معرفی می‌کند. کدام یک از شما وکیل امام حسین (علیه السلام) هستید؟ حالا شما به وکیل امام حسین (علیه السلام) ناسزا می‌گویید؟! آنهايي که ناسزا گفته‌اند، جزء آن هفتاد هزار نفر هستند. شما از آنها نباشید، تا زمان رجعت اینجا باشید.»

نجات شما در سخاوت است

«متقی دلش خون است! چطور دلش خون است؟ شما وکیل امام حسین (علیه السلام) نمی‌شوید. چرا؟ شما دنبال خیالهای خودتان می‌روید. الآن سخی نیستید. از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) علمای اعلام بوده‌اند. کدام یک از شما وکیل امام حسین (علیه السلام) هستید؟ در مورد آنها که فرمود: «علماهما شرار الخلق».

دل من خون است! ائمه (علیهم السلام) باید به شما نظر کنند، آن نظر، شما را کفایت می‌کند. تا به شما نظر نکنند، نمی‌شود. آن وقت شما ناسزا به متقی می‌گویید؟! وقتی نظر کنند، شما سخی می‌شوید؛ سخاوت شما را نجات می‌دهد. آنوقت هفتاد حج، هفتاد عمره ثواب برایت می‌نویسد. شما بیایید جزء آنها شوید.

برو ای گدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گذار

حالا متقی بوده است، ما هنوز حرفهایی هست که نمی‌توانیم به شما بزنیم. کتابی از ائمه طاهرین (علیهم السلام) نوشتم، به پسر محمد گفتم: استخاره کن، آیه منافقین آمد، گفت: می‌خواهی به منافقین بدهی؟ این کتاب را کنار گذاشتند. متقی چه کار کند؟! متقی بیچاره است. چاره متقی آن موقع است که امام زمان (عج الله فرجه) بیاید. آنوقت بیاید تا جانش را فدای او کند. آن موقع متقی خوش است، چون حرف‌هایش را می‌تواند بزند، حالا جانم را دارم فدای شما می‌کنم.»

رفقای عزیز! انفاق دارید، خدا شما را نجات می‌دهد. دست از سخاوت و انفاقتان برندارید. نگاه به دنیا نکنید؛ عالم دنیاست، متقی از این عالم مطلع است. چرا دنبال متقی نمی‌روید که به شما این حرفها را بگوید؟ این حرفها را نمی‌تواند بزند تا امام زمان (عج الله فرجه) بیاید. من این کتاب نجوا را استخاره نکردم، اگر استخاره می‌کردم، آیه منافقین می‌آمد و شما قدرش را نمی‌دانستید. باید با خدا و ائمه (علیهم السلام) نجوا کنید. اگر نجوا نکنید، خدا و ائمه (علیهم السلام) شما را به خودتان واگذار می‌کنند.

چطور باید نجوا کنیم؟ اول سخی باشید، سخاوت شما را نجات می‌دهد. آدم ابوالبشر سخی نبود که ترک اولی کرد و از آن درخت خورد. حالا خدا او را روی زمین انداخت، سیصد سال گریه کرد؛ پس پدرتان سخی نبوده است! آدم، شناخت ائمه (علیهم السلام) را نداشت که سخی نبود.

«هیچ کس این حرف را نزده است. شما قدر متقی را نمی‌دانید. متقی که از شما چیزی نمی‌خواهد، احکام خدا را از زمان آدم ابوالبشر به شما می‌گوید. کسی این حرفها را در دنیا نزده است. کجا می‌روید؟ اگر از متقی جدا شوی، از همه احکام جدا شده‌ای. چون متقی احکام را به شما می‌گوید. آیا می‌فهمید یا نه؟! نمی‌فهمید! آن وقت متقی جگرش خون است! از دست آنهایی که می‌خوانند و عمل نمی‌کنند. از دست آنهایی که باید بفهمند و نمی‌فهمند.»

اما دوباره می‌گویم: اگر شما سخی باشید، خدا شما را نجات می‌دهد. اگر به قیامت اعتقاد دارید، اگر به خدا اعتقاد دارید، می‌گوید «این السخیون؟!» بیاید بهشت بروید. کجا می‌روی؟! بدبخت بیچاره! همه دنیا می‌ماند، فقط سخاوت دنبالت می‌آید، پس باید سخاوت داشته باشید. من تمام شما را می‌خواهم؛ چون سخی هستید. اما اگر سخی نباشید، به شما نگاه می‌کنم و شما را نمی‌خواهم.

نجات شما در سخاوت است. چرا تو سخی هستی؟ چون به تو عنایت شده است. اگر به تو عنایت نشود، سخی نیستی! عنایت خیلی مهم است. اگر عنایت شود، گناه هم نمی‌کنی! گفتم خدا آدم ابوالبشر را خلق کرد؛ اما به او عنایت نکرد، رفت و از آن درخت خورد. اگر به شما عنایت نشود، گناه می‌کنید. آنهایی که اینجا می‌آیند، اگر به آنها عنایت نشده باشد، می‌روند. خدا کند به ما عنایت شود. اگر عنایت شود تسلیم هستی، اگر عنایت نشود تسلیم نیستی! توی خیال خودت می‌روی! تسلیم هستی که سخاوت داری.

امیدوارم باطن امام زمان (عج الله فرجه) ، تمام اهل جلسه تسلیم باشند. اگر تسلیم باشی، گناه هم نمی‌کنی! خدا تمام این دنیا را به آدم ابوالبشر داد؛ اما تسلیم نبود که از آن درخت خورد. شما هم تسلیم نیستید که می‌روید و مال حرام می‌خورید. خدا به داد ما برسد! همه ما داریم مال حرام می‌خوریم. «لا اله الا الله!» نمی‌توانم حرفم را بزنم. من به شما هشدار می‌دهم نه اینکه حرفم را بزنم! شما کشتش ندارید، می‌ترسم بروید.

والله، بالله، خطر است! وقتی از اینجا رفتی در خطر هستی.

امیدوارم شما از اینجا نروید

آقای فلانی، کشش نداشت که رفت. واللّٰه، بالله، خطر است! وقتی از اینجا رفتی در خطر هستی. امیدوارم شما از اینجا نروید. اینجا جایی است که آنها تصدیق کرده‌اند. حضرت علی (علیه السلام)، حضرت زهرا (علیها السلام)، امام حسین (علیه السلام) و ائمه (علیهم السلام) اینجا آمده‌اند؛ یعنی اینجا را تصدیق کرده‌اند. کجا می‌روی؟ بدبخت بیچاره!

«متقی، حرفهای زیادی درونش هست! از همه دنیا خبر دارد. آن وقت دنبال اشخاصی می‌گردد که برایشان حرف بزند. اشخاصی که به آنها عنایت شده باشد، آنوقت حرفهای ولایت را قبول می‌کنند.»

این عالم آب بوده است، حالا خدای تبارک و تعالی می‌خواست آدم را خلق کند، آدم که ماهی نبود که در آب باشد، خدا اراده کرد و زمین به وجود آمد. گفت: ای زمین! اینها را درون خودت فرو ببر. زمین همه آنها را در خود فرو برد. ببین، وقتی که چاه می‌زنی، آب بیرون می‌آید. همه‌اش زمین بود، می‌خواهد شما بفهمید.

خدا دریا را خلق کرد، آن موقع همه عالم مثل دریا بود. حالا از خاک، آدم را خلق کرد؛ اما گفتم به آدم عنایت نشده بود که رفت و از آن درخت خورد. ای آدم بدبخت! چرا از خدا عنایت نخواستی و رفتی از آن درخت خوردی؟ شما مال حرام می‌خورید! شما مثل آدم هستید! عنایت به شما نشده، به متقی عنایت شده که گناه نمی‌کند. گناه پیش او می‌آید، گناه را نصیحت می‌کند. شما کجا مثل متقی هستید؟!

«خیلی حرف، پیش متقی هست. از طرف خدا به متقی عنایت شده، هنوز پیامبر (صلی اللّٰه علیه و آله و سلم) نیامده، به متقی عنایت شده است. تو می‌خواهی متقی بشوی؟! بدبخت بیچاره! هنوز حرفهایی هست که زده‌ام. از کجا تو خبر داری؟! تو باید حرف متقی را بشنوی، نه اینکه بگویی من متقی هستم! برو پیش خدا، نه پیش متقی! برو پیش خدا تا بگویند برو پیش متقی! تو متقی نمی‌شوی! این خیال توست! خیال تو را شیطان رهبری می‌کند، تو دنبال شیطان هستی. او به تو القا می‌کند. برو پیش متقی تا احکام را حالی‌ات کند. احکام حالی شما نیست که می‌روی پیرو شیطان می‌شوی. برو به قیامت اعتقاد داشته باش! برو سخی باش! سخاوت را حالی‌تان می‌کنم، شاید نجات پیدا کنید!»

خدا فقط برای حضرت زهرا (علیها السلام) ملک فرستاد

یکی از یهودیها یک دختری داشت، این دختر را می‌خواست شوهر بدهد، خدا می‌داند اینها یک تخت خیلی معظمی درست کردند، به تمام این تخت، به اصطلاح طلا وصل کردند، این دختر خانم هم به همه جایش طلا بود، لباسهایش زربافت، بهترین زینت را به این دختر کردند. (یهودیها هم که از اول پول‌دار بودند. خدا دنیا را نمی‌خواهد، به اینها داده است، اینها را هم نمی‌خواهد. ما نباید حواسمان این طرف و آن طرف برود.)

بعد آمدند حضرت زهرا (علیها السلام) را دعوت کردند که حضرت خجالت بکشد و به او بگوید که من می‌خواستم تو را بگیرم که تو اینطوری باشی! (ببین، اینها را خلق حساب کردند!) نه اینکه بروی از شمعون یهودی جو قرض بگیری. حالا حضرت زهرا (علیها السلام) یک چادر و یک جفت کفش پینه‌ای دارد. حضرت تا رفت که به اصطلاح دعوت را نپذیرد، فوراً جبرئیل نازل شد: یا رسول الله! حق، سلامت می‌رساند، دعوت اینها را به حضرت زهرا (علیها السلام) بگو بپذیرد. حضرت پذیرفت. جبرئیل نازل شد و یک دست لباس خیلی زیبا برای حضرت زهرا (علیها السلام) آورد.

حضرت لباس را پوشید، تا وارد مجلس شد و «بسم الله الرحمن الرحيم» گفت، یک دفعه عروس از بالای تخت به زمین افتاد و مُرد. اینها می‌خواستند حضرت زهرا (علیها السلام) را خجالت بدهند و او را کین کنند؛ اما خدا این‌جوری کرد. عروس مُرد و خوشی آنها تمام شد.

ببین شخصیت چیست؟ عقوبت چیست؟ با تمام طلا و زیورش افتاد و مُرد. شخصیت به یک خانه بزرگ و به دارایی نیست، شخصیت این است که شما ولایت داشته باشی، شخصیت به این است که مطیع باشی.

فهمیدند چه اشتباهی کردند؟ روی دست و پای حضرت زهرا (علیها السلام) افتادند و گفتند: زهرا جان! قربانت برویم، عروسی همه‌اش عزا شد، یک کاری بکن. بعد جبرئیل نازل شد: یا زهرا! اینقدر که خواهی، این عروس زنده می‌شود. حضرت یک اشاره‌ای کرد و خواست؛ فوراً عروس زنده شد. صدها یهودی آنجا مسلمان شدند. حضرت زهرا (علیها السلام) با چه چیزی آنجا رفت؟ با ولایت رفت، با یک دنیا

معنویت رفت، تمام اینها را در جاذبه قرار داد.

خدا برای هیچ کس در این عالم نگفت که من مَلک می‌فرستم، فقط برای حضرت زهرا (علیها السلام) این را گفت. آن موقعی که برای خواستگاری حضرت زهرا (علیها السلام) آمدند، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت: همسر زهرا را خدا باید حواله دهد. خدا هم گفت: من ستاره‌ای از آسمان می‌فرستم، در خانه هر کسی رفت، او همسر زهراست. خدا ملکی، که به صورت ستاره زهره بود، را فرستاد. این ملک آمد و در خانه ابوطالب رفت، برای هیچ کس این طوری نشده، فقط برای حضرت زهراست که همه مردم ببینند؛ یعنی خدا می‌گوید که من در کارهای زهرا دست دارم. از اینجا با حضرت زهرا (علیها السلام) دشمن شدند و خود را جهنمی کردند.

ما هم دست از علی (علیه السلام) برداشته‌ایم، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مافوق همه خلقت است. چرا؟ چون که خدا می‌گوید: به عزت و جلالم قسم، اگر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را قبول نداشته باشی، تو را با صورت به آتش جهنم می‌اندازم. این را خدا فقط راجع به امیرالمؤمنین (علیه السلام) گفت، راجع به پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هم نگفت.

حالا خدا به رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) گفت چه کار کن؟ گفت: «بَلِّغ!» بلند شو! علی را روی شانه‌هایت بگذار و او را معرفی کن. خدا نمی‌گوید من را معرفی کن، می‌گوید: امیرالمؤمنین، علی (علیه السلام) را معرفی کن؛ چون که خدا در تمام خلقت هست.

حالا که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) امیرالمؤمنین (علیه السلام) را معرفی کرد، خدا به او گفت: «الیوم اکملت لکم دینکم»^[1]، ای پیامبر! دینت تکمیل شد. وقتی به پیامبرش این را می‌گوید، به ما چه بگوید؟!

کسی که لعنت نکند، جزء کافر به ولایت است

همان‌طور که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نابغه تمام عالم است، عُمَر نابغه بدترین تمام خلائق است؛ این قدر عُمَر بد است! حالا می‌گوید: «علی، اصحاب پیامبر است، عُمَر هم اصحاب پیامبر است. بد به عُمَر نگوئید!» تمام مردم هم بد

به او نگفتند! چه خبر است؟!

خداوند در دنیا امریه صادر می‌کند؛ میوه‌هایی در این دنیا هست که به دوست امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌گوید: از آنها بخور؛ اما برای آن که کافر است، غصبی است. یعنی؛ همه مردم در پرتو مؤمن روزی می‌خورند. وقتی تو لعنت به عُمَر می‌کنی، خودت را از کفار جدا می‌کنی و حضرت زهرا (علیها السلام) خوشش می‌آید. کسی که لعنت نکند، جزء کافر به ولایت است. کافر به علی و اولاد علی و زهرا، کافر به خداست. چرا مسامحه می‌کنید؟ چرا لعنت به عُمَر نمی‌کنید؟ تو عاقبتت به خیر نیست!

اگر این خانه را قیامت بدانید، نمی‌روید

«بیشتر مردم دنبال خیال خودشان می‌روند. خیال به تو خیار می‌دهد. اینهایی که از جلسه می‌روند، من یاد حرف امام زمان (عج الله فرجه) می‌افتم که به من فرمود: حسین! غصه نخور! آنهایی که رفتند، رفتند! اینهایی هم که هستند، می‌روند! امام زمان (عج الله فرجه) می‌خواهد بگوید: شماها هم معلوم نیست که بمانید. من قربان امام زمان (عج الله فرجه) بروم که چقدر متقی را می‌خواهد! می‌گوید: حسین! ناراحت نشو! اینها هم می‌روند!»

آن زمان، سلمان و اباذر و میثم و مقداد ماندند. چطور آنها دینشان را حفظ کردند؟ حالا سلمان شد «سلمان مئا أهل البيت»! به کدام یک از شما این را گفته است؟! هفتاد هزار نفر آن طرف رفتند. تازه حضرت زهرا (علیها السلام) می‌گوید: علی جان! چند وقت است که سلمان و اباذر و میثم و مقداد را ندیده‌ام، به آنها بگو بیایند تا ببینمشان!

«ائمه (علیهم السلام) به دیدن متقی می‌آیند. آن وقت تو که خیالی هستی، شیطان به دیدنت می‌آید و به تو می‌گوید: ای بنده من! کجا بودی؟ بیا دنبال من! تو باید بنده خدا باشی، نه اینکه به حرف‌های شیطان عمل کنی!»

وقتی فهم در دنیا هست، تو دنبال نفهمی می‌روی! اول فهم خلقت، دوازده امام (علیهم السلام)، چهارده معصوم (علیهم السلام) هستند. دوم، آنهایی که ائمه (علیهم السلام) را قبول دارند. تو باید این حرفها را می‌گرفتی و به مردم می‌زدی؛

اما می‌روی به شیطان می‌زنی! آن وقت شیطان هم به تو می‌گوید: بنده من! چند وقت است که تو را ندیده‌ام، کجا بودی؟ آمدی!

تو شیطان را خوشحال می‌کنی! تو برو حضرت علی (علیه السلام) را خوشحال کن! برو حضرت زهرا (علیها السلام) را خوشحال کن! برو امام زمان (عج الله فرجه) را خوشحال کن! کجا می‌روی؟ بدبخت بیچاره! هیچ چیز دیگری در این دنیا نیست، خاطرتان جمع باشد. متقی شما را نصیحت می‌کند. این کار متقی است. به شما گفته برو دنبالش! شما دنبال چه کسی می‌روید؟!

«رفقای عزیز! این جلسه ما را خدا تهیه کرده، رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) تهیه کرده، امیرالمؤمنین (علیه السلام) تهیه کرده، زهرا (علیها السلام) تهیه کرده، امام حسین (علیه السلام) تهیه کرده، از اینجا نروید. اینجا که می‌آیید، خسته‌تان نکنند، اگر بکنند، می‌روید؛ اما اینهایی که می‌آیند، خسته می‌شوند و می‌روند. زمان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) هم همین‌طور بود، حرفهای امیرالمؤمنین (علیه السلام) آنها را خسته کرد که طرف معاویه رفتند. شما هم خسته می‌شوید که طرف شیطان می‌روید. وای بر شماها!

چرا می‌روید؟ چرا از اینجا می‌روید؟ شما از سخاوت خسته می‌شوید که می‌روید. چطور؟ من اینجا نشسته‌ام؛ اما همیشه به فکر مردم هستم. ذکر می‌گویم؛ یا اباالفضل! یا علی! می‌گویم. من اصلاً چیزی ندارم. شما باید این‌جوری باشید تا نروید.

تکرار می‌کنم: چطور می‌شود نروید؟ اگر این خانه را قیامت بدانید، به دینم، نمی‌روید. چرا؟ حضرت زهرا (علیها السلام) اینجا آمده، امیرالمؤمنین علی (علیها السلام) آمده، امام حسین (علیه السلام) آمده، اینجا مثل قیامت است. زمانی که در جلسه ولایت صرف می‌شود در کامپیوتر جهانی نوشته می‌شود و عمرت کلید نمی‌اندازد. تو خوشحال باش!

چرا جای دیگر می‌روید؟ علی (علیه السلام) در خانه من آمده است، جای دیگر نمی‌رود. علی (علیه السلام) اینجا است؛ اما تو از اینجا برو!»

امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اینجا است، کجا می‌روید؟

«من هنوز از شماها دلخور هستم؛ با اینکه سخی هم هستید. من از سخاوت شما تشکر می‌کنم؛ اما یک چیزی هست که شماها بیشترتان توجه ندارید، من امروز می‌خواهم بگویم، پنجاه سال است که نگفته‌ام، امروز می‌خواهم بگویم: تو می‌روی نجف تا قبر امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را زیارت کنی! تو می‌خواهی بروی زیارت قبر امام حسین (علیه السلام)! نادان نفهم! امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اینجاست، خودش را زیارت می‌کنی. امام حسین (علیه السلام) اینجاست. زهرای عزیز (علیها السلام) اینجاست. کجا می‌روی؟ این را نمی‌فهمید! امروز گفتم!

آیا فهمیدی چه گفتم؟ پس نرو! خیلی حرف خوبی زدم! به حضرت عباس، که هم دریای غضب است، هم دریای رحمت است، راست می‌گویم. من خودم عقیده‌ام این است که چشم تمام ماورای خلقت و نظرشان به اینجاست! کجا می‌روی؟ بدبخت بیچاره!

این حرفها را فقط متقی می‌زند، آن وقت تو به متقی یک حرفی می‌زنی و می‌روی! تو نمی‌دانی که متقی با امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) مربوط است! کجا می‌روی؟ بدبخت بیچاره!

این همه علما و فقها داریم، خیلی درس خوانده‌اند! پیر شده‌اند؛ اما امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه آنها نمی‌رود، خانه متقی می‌رود. چقدر به شما بگویم؟! شما حالی‌تان نیست! حالا امیرالمؤمنین (علیه السلام) به خانه متقی می‌آید. شما که به خانه متقی می‌آید، هم سخی باشید، هم از اینجا نروید؛ سخاوت را تا آخر برسانید. امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) اینجاست!

رفقای عزیز! من همه شما را دوست دارم؛ از اینجا نروید. گفتم، دوباره تکرار می‌کنم: چرا امیرالمؤمنین (علیه السلام) خانه فقها و علما نمی‌رود؟ چون امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) پیش متقی است، آنها متقی نیستند! حالا دنبال آنها برو! امیرالمؤمنین (علیه السلام) خانه متقی می‌آید. چرا؟ چون که زهرا (علیها السلام) اینجا می‌آید، زهرا (علیها السلام) اینجاست که امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) می‌آید.»

1. ↑ ١/٥ ١/١ ١/٢ ١/٣ ١/٤ (سوره المائدة، آيه 3)